

## بحران‌های سیستمی در اقتصاد سیاسی ایران و راه برون‌رفت از آن

عبدالحمید معرفی محمدی

استادیار گروه اقتصاد دانشگاه اصفهان، ایران، اصفهان

A.h.mohammadi@ase.ui.ac.ir

محمدرضنا حیدری (نویسنده مسئول)

استادیار گروه اقتصاد دانشگاه اصفهان، ایران، اصفهان

m.heidari@ase.ui.ac.ir

### چکیده

در این مقاله تلاش می‌شود تا به این پرسش اساسی پاسخ داده شود: «آیا بحران‌های ناشی از زیرسیستم اقتصادی ایران به گونه‌ای در زیرسیستم سیاسی مدیریت می‌شود که به یک نظم پایدار در کل سیستم اجتماعی برسیم؟». برای پاسخ به این پرسش، الگوی هابرماس در تحلیل بحران در سیستم سرمایه‌داری را مبنای کار خود قرار می‌دهیم و می‌کوشیم آن را برای تحلیل اقتصاد سیاسی ایران به کار بگیریم. در الگوی هابرماس زیرسیستم جامعه‌ای-فرهنگی در تعامل با دو زیرسیستم سیاسی-اداری و اقتصادی بررسی می‌شود؛ به طوری که بحران مشروعیت، حاصل کاستی هر یک از زیرسیستم‌ها و اخلال در سایر زیرسیستم‌هاست. از آنجا که توزیع رانت نفت مبنای عملکرد زیرسیستم سیاسی-اداری در اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران است، شاهد اخلال در دیگر زیرسیستم‌ها و انباشت سیستمی بحران در اقتصاد هستیم. راهبرد پیشنهادی این مقاله برای برون‌رفت از مارپیچ انباشت سیستمی بحران در اقتصاد ایران تدوین سیاست‌های کلی اصل ۴۵ قانون اساسی است.

**کلیدواژگان:** اقتصاد سیاسی، رانت، هابرماس، بحران مشروعیت، اصل ۴۵ قانون اساسی.

## مقدمه

سیستم مجموعه‌ای از اجزای به هم پیوسته است که به علت وابستگی حاکم بر اجزای خود، کلیت جدیدی را احراز کرده و از نظم و سازمان خاصی برخوردار است و در جهت تحقق اهدافش فعالیت می‌کند. اگر جامعه را به مثابه سیستمی زنده در نظر بگیریم که برای بقای خود می‌کوشد، می‌توان گفت زمانی که جامعه در مرز بقای خود قرار گیرد، دچار بحران شده است. اگر این بحران رفع شود، جامعه می‌تواند تجربه بیندوزد و در مسیر توسعه و تکامل حرکت کند. اگر بحران حل نشود، جامعه در مسیر بی‌نظمی و تباهی قرار می‌گیرد. در این مقاله می‌کوشیم رویکردی سیستمی به اقتصاد سیاسی حاکم بر جامعه ایران داشته باشیم تا به یک مسئله اساسی پاسخ دهیم: «آیا بحران‌های ناشی از زیرسیستم اقتصادی، به گونه‌ای در زیرسیستم سیاسی مدیریت می‌شود که به یک نظم پایدار در کل سیستم اجتماعی برسیم؟».

در این مقاله با تحلیل عملکرد دولت‌های مختلف روی کار آمده در سال‌های پس از جنگ که مبتنی بر گفتمان‌های سازندگی، اصلاحات، عدالت و اعتدال بوده‌اند و انطباق آنها با نظریه هابرماس و واکاوی چگونگی انباشت بحران در زیرسیستم اقتصادی، تلاش می‌شود تا لزوم ایجاد اجماع نخبگانی برای تدوین سیاست‌های کلی اصل ۴۵ قانون اساسی روشن گردد. به این منظور ابتدا مروری خواهیم داشت بر ادبیات موجود در زمینه رویکرد سیستمی به جامعه و اقتصاد سیاسی و سپس می‌کوشیم به الگویی برای اقتصاد سیاسی ایران برسیم. در بخش سوم، راهبرد پیشنهادی برون‌رفت از ماریچ انباشت سیستمی بحران در اقتصاد ایران را بیان می‌کنیم.

## ۱. چارچوب نظری

در این مقاله الگوی هابرماس<sup>۱</sup> در تحلیل بحران در سیستم سرمایه‌داری را مبنای کار خود قرار می‌دهیم و می‌کوشیم آن را برای تحلیل اقتصاد سیاسی ایران به کار گیریم. هابرماس در کتاب بحران مشروعیت<sup>۲</sup> الگویی را برای بررسی نظری بحران در جوامع سرمایه‌داری به کار می‌گیرد که مبتنی بر رویکرد تالکوت پارسونز<sup>۳</sup> در نظریه عمومی کنش در یک سیستم اجتماعی<sup>۴</sup> است.

1. Habermas
2. legitimation Crisis
3. Talcott Parsons
4. social system

پارسونز در کتاب سترگ خود، ساختار کنش اجتماعی<sup>۱</sup> بیان می‌کند که یک سیستم برای اینکه بتواند خود را بازتولید کند و به بقای خود ادامه دهد، باید چهار مسئله را حل کند: ۱. انطباق،<sup>۲</sup> ۲. دستیابی به هدف،<sup>۳</sup> ۳. انسجام،<sup>۴</sup> و ۴. حفظ الگو.<sup>۵</sup> لزوم حل این چهار مسئله، وجود کارکردهایی را در سیستم ایجاب می‌کند که موجب انفکاک سیستم به چهار زیرسیستم می‌شود. تبیین سیستم مبتنی بر رویکردی کارکردگرا خواهد بود؛ رویکردی که با عقلانیت ابزاری حاکم بر علم اقتصاد متفاوت است. در واقع پارادایم حاکم بر تبیین کنش، نظریه عمومی سیستم‌ها و نه نظریه انتخاب عقلایی خواهد بود. بر این اساس ضمن توجه به ارکان و لوازم سیستم، می‌کوشیم عملکرد زیرسیستم اقتصادی ایران را تحلیل، و پیشنهادی برای برون‌رفت از وضعیت کنونی ارائه کنیم.

از نظر پارسونز، در یک سیستم اجتماعی چهار مسئله کارکردی داریم که برای حل آنها سیستم اجتماعی به چهار زیرسیستم تفکیک می‌شود. هر زیرسیستم مسئول حل یکی از این مسائل است. زیرسیستم‌های اقتصادی، سیاسی، جامعه‌ای<sup>۶</sup> (شامل هنجارها و حقوق) و فرهنگی (شامل ارزش‌ها) به ترتیب مسئول حل مسائل انطباق، دستیابی به اهداف، انسجام و حفظ الگو هستند (روشه، ۱۳۹۱). اگر هر زیرسیستم کارکرد خود را انجام دهد، این چهار مسئله حل می‌شوند و سیستم اجتماعی به ثبات می‌رسد. البته زیرسیستم‌ها خودبسنده<sup>۷</sup> نیستند و در تعامل (مبادله) با سایر زیرسیستم‌ها به تعادل می‌رسند. نکته کلیدی در تحلیل پارسونز این است که ثبات در سیستم اجتماعی با یک تحلیل ساختاری از مبادله بین زیرسیستم‌ها پیش‌بینی می‌شود و نه از روش‌های تجربی. برای مثال خروجی زیرسیستم فرهنگی که مسئول حفظ الگوست، برای زیرسیستم‌های اقتصادی، سیاسی، جامعه‌ای به ترتیب «انگیزش<sup>۸</sup> برای کار»، «مشروعیت» و «همبستگی»<sup>۹</sup> است. بنابراین اگر یک زیرسیستم کار خود را درست انجام ندهد، می‌تواند منشأ بحران در زیرسیستم‌های دیگر باشد. به عبارتی بحران می‌تواند از یک زیرسیستم به دیگری نشأت کند و خود منشأ بحرانی

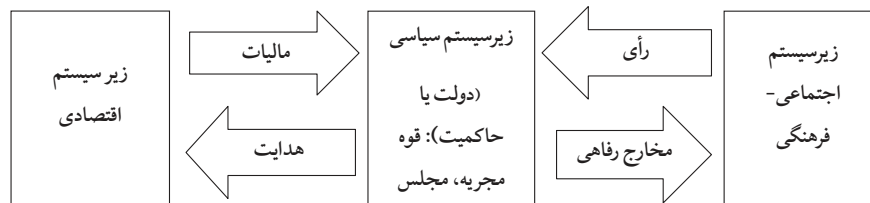
1. The Structure of Social Action
2. adaptation
3. goal-attainment
4. integration
5. pattern maintenance
6. societal
7. self-sufficient
8. motivation
9. solidarity

جدید در زیرسیستم مقصد باشد که به زیرسیستم‌های دیگر سرایت می‌کند. برای مثال وقتی زیرسیستم فرهنگی نتواند انگیزش لازم برای کار را در زیرسیستم اقتصادی فراهم آورد، کل سیستم اجتماعی مختل می‌شود؛ چراکه خروجی زیرسیستم اقتصادی که کارکرد انطباقی را در کل سیستم بر عهده دارد، تأمین مالیات برای دولت (زیرسیستم سیاسی)، سود برای بنگاه‌ها، مزد برای خانوار (زیرسیستم جامعه‌ای) و کالاهای مصرفی (زیرسیستم فرهنگی) نیز مختل می‌شود. به عبارت دیگر وقتی زیرسیستم اقتصادی نتواند خروجی لازم برای زیرسیستم‌های دیگر را فراهم آورد، آنها نیز دچار بحران می‌شوند.

هابرماس از این الگوی پارسونز کمک می‌گیرد تا بحران را در سیستم سرمایه‌داری متأخر تحلیل کند. هابرماس زیرسیستم‌های فرهنگی و جامعه‌ای را با عنوان زیرسیستم جامعه‌ای-فرهنگی یک کاسه در نظر می‌گیرد و آن را در تعامل دو زیرسیستم سیاسی-اداری و اقتصادی بررسی می‌کند. هابرماس معتقد است:

زیرسیستم اقتصادی که ما می‌توانیم آن را به شکل ساده‌تر مجموعه بنگاه‌های خصوصی سرمایه‌داری توصیف کنیم، کالاها و خدمات را به منظور کسب سود تولید می‌کنند. به‌علاوه فرض بر این است که سرمایه برای حمایت و نگهداری خود به دستگاه‌های بزرگ (زیرسیستم سیاسی-اداری) حکومتی نیاز دارد که عملکردهای هدایتی را به انجام برساند. دولت باید اقتصاد را در مسیری هدایت کند که شرایط رشد اقتصادی فراهم شود. سویی دولت از یک سو به مالیات و از سوی دیگر به رضایت و وفاداری انبوه مردم برای تداوم خود نیازمند است؛ چراکه باید درآمدهای مالیاتی را صرف خدمات رفاهی، اجتماعی، آموزشی کند تا بتواند ایدئولوژی‌ای را که به کل سیستم مشروعیت می‌دهد، تقویت کند. در مقابل، زیرسیستم جامعه‌ای-فرهنگی نیز ارزش‌ها و هنجارها را بازتولید و وفاداری توده‌های مردم را به نظام سیاسی فراهم می‌کند (پیوزی، ۱۳۹۰، ص ۱۲۶).

می‌توان رابطه بین زیرسیستم‌ها را به شکل زیر نشان داد (البته در این الگو، مبادله زیرسیستم‌های اقتصادی و جامعه‌ای-فرهنگی که مبادله کار در برابر کالا می‌باشد حذف شده است؛ چراکه برای تحلیل ماضی‌ورتنی ندارد).



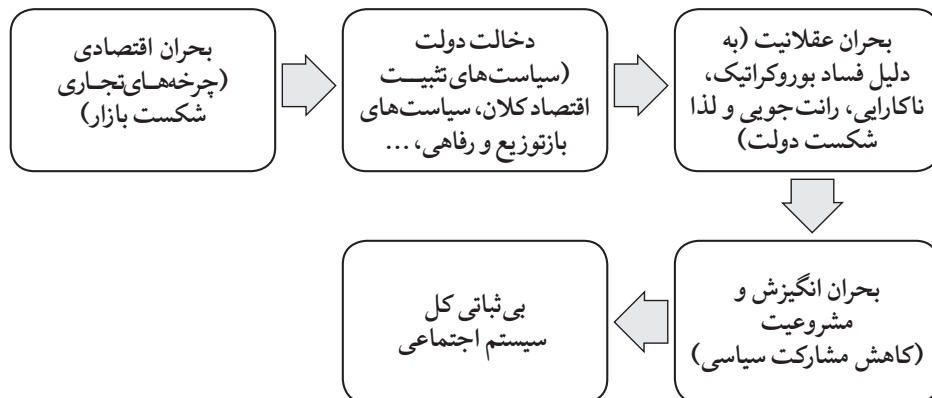
منبع: پیوزی، ۱۳۹۰، ص ۱۲۶، با اندکی تغییرات

هابرماس در بحران مشروعیت می‌گوید در صورتی ممکن است بحرانی در سیستم رخ دهد که هر یک از زیرسیستم‌ها نتوانند کمیت لازم از سهم خود برای تأمین ثبات کل سیستم را تولید کنند. لذا چهار گرایش احتمالی برای بحران وجود دارند که در جدول زیر خلاصه شده‌اند:

منشأ بحران (زیرسیستم)	بحران سیستمی حاصل	بحران هویت
اقتصادی	بحران اقتصادی	-----
سیاسی - اداری	بحران عقلانیت	بحران مشروعیت
اجتماعی - فرهنگی	-----	بحران انگیزش

منبع: پیوزی، ۱۳۹۰، ص ۱۲۷

وضعیت سیستم به گونه‌ای است که هرگونه تلاش برای مهار بحران در یک زیرسیستم منجر به تغییر شکل و جابه‌جایی تضادهای ذاتی به زیرسیستم دیگر می‌شود. مثلاً می‌توان بحران اقتصادی را با سرازیر کردن بودجه دولتی به منظور حمایت از بعضی حوزه‌های کلیدی مثل صنعت اتومبیل یا بانک‌داری، حل کرد؛ اما این امر می‌تواند به حمایت غیرعقلایی دولت از گروه‌های خاص و کاهش خدمات رفاهی منجر شود و لذا حمایت مردم از دولت کاهش یابد و دولت را با بحران مشروعیت مواجه کند (پیوزی، ۱۳۹۰، ص ۱۲۷). در این شرایط اگر دولت عقلانیت لازم را از خود نشان ندهد و زیرسیستم جامعه‌ای-فرهنگی نیز توانایی توجیه نداشته باشد، بحران عقلانیت و انگیزش نیز خواهیم داشت (همان، ص ۱۲۸). می‌توان الگوی انتقال بحران در اندیشه هابرماس را به شکل زیر بازسازی کرد.



نکته مهم در مدل هابرماس همین مسئله انتقال بحران از یک زیرسیستم به دیگری و بی‌ثباتی کل سیستم است. بنابراین می‌توان این پرسش را مطرح کرد که یک سیستم اجتماعی در چه شرایطی و چگونه می‌تواند بر بحران چیره شود و آن را کنترل کند و ثبات را به سیستم اجتماعی بازگرداند؟

اگرچه هابرماس این مدل را در نقد نظام سرمایه‌داری و برای اثبات بی‌ثباتی آن به کار برده است، ولی واقعیت این است که نظام سرمایه‌داری عملاً و به طور نسبی توانسته بر مشکلات و بحران‌ها غلبه کند و سیستم‌های نسبتاً باثباتی ایجاد نماید. در ادامه توضیح می‌دهیم که دلیل این ثبات نسبی در سیستم سرمایه‌داری وجود توازنی است که زیرسیستم سیاسی-اداری بین زیرسیستم اقتصادی و زیرسیستم جامعه‌ای-فرهنگی برقرار می‌کند. سپس مدلی برای اقتصاد سیاسی ایران ارائه می‌دهیم تا نشان دهیم که در سیستم اجتماعی در ایران این سازوکار توازن‌بخش وجود ندارد؛ لذا به جای حل بحران‌های سیستمی مثل بحران اقتصادی، با انباشت بحران در سیستم روبه‌رویم.

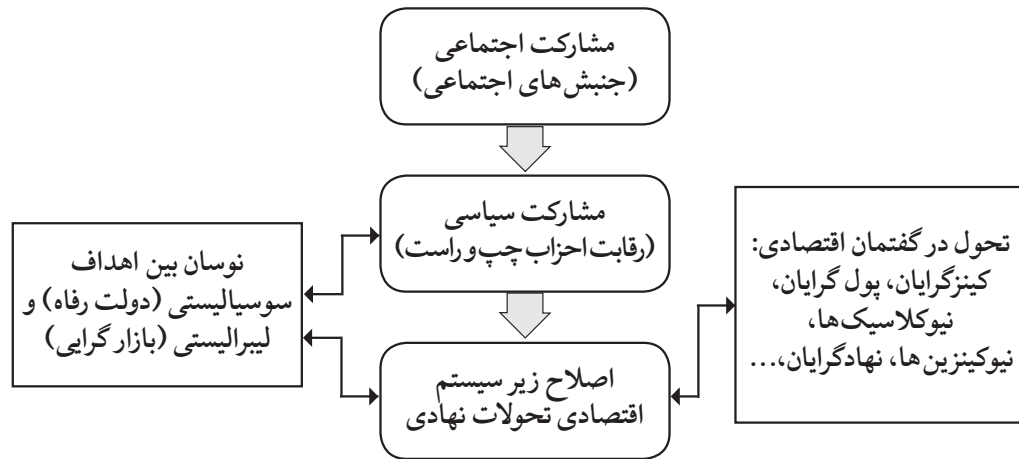
## ۲. رویکرد سیستمی به اقتصاد سیاسی ایران

اگر به شکل توجه کنیم، می‌بینیم که زیرسیستم سیاسی در سیستم سرمایه‌داری همواره در تلاش است بین دو الزام متضاد اجماع ایجاد کند: الزامات تولید در زیرسیستم اقتصادی و الزامات توزیع در زیرسیستم جامعه‌ای-فرهنگی. الزامات تولید خود را به شکل مبادله مالیات در برابر هدایت<sup>۱</sup> بین زیرسیستم‌های اقتصادی و سیاسی نشان می‌دهد. الزامات تولید به این معناست که اگر مثلاً بحران اقتصادی به شکل سیکل‌های تجاری به وقوع پیوندد، زیرسیستم سیاسی وارد عمل می‌شود و بحران را مهار می‌کند. نمونه بارز این وضعیت در اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری را در ادبیات مربوط به شکست بازار و سیاست‌های تثبیت اقتصاد کلان در قالب دولت رفاه‌کنیزی مشاهده می‌کنیم. البته زیرسیستم سیاسی در مقابل این امر هدایتگری، از زیرسیستم اقتصادی (بنگاه‌های بخش خصوصی) مالیات می‌گیرد تا بتواند مخارج خود را تأمین کند و دیگر وظایفش را انجام دهد. در مقابل، الزامات توزیع به این معناست که زیرسیستم سیاسی با زیرسیستم جامعه‌ای-فرهنگی وارد مبادله می‌شود و در مقابل جلب رضایت مردم از طریق مخارج رفاهی، حمایت آنها را برای تداوم خود از طریق کسب آرا در انتخابات به دست می‌آورد.

رمز پایداری سیستم سرمایه‌داری که هابرماس متعرض آن نشده است نیز در همین نکته است؛ یعنی زیرسیستم سیاسی توانسته بین این دو الزام متضاد تعادل ایجاد کند و عملاً برابند نیروهای متضاد جامعه، یعنی طبقات مالک سرمایه (که خواهان رشد اقتصادی و انباشت سرمایه‌اند) در برابر طبقات مالک نیروی کار (که خواهان خدمات رفاهی دولتی و بازتوزیع درآمد هستند) را در توازن نگاه دارد. این توازن نتیجه پاسخ‌گویی دولت به این طبقات متعارض است. به سرمایه و بخش

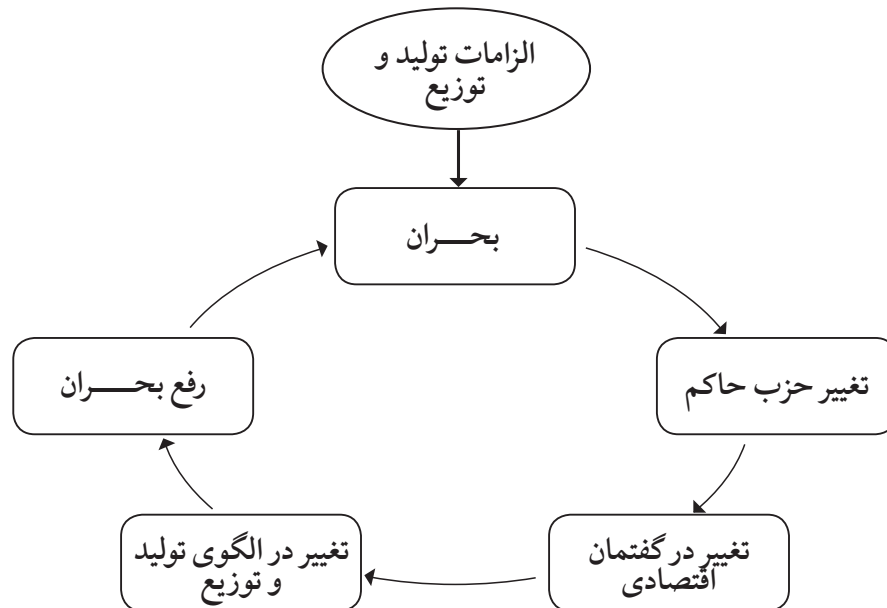
1. steering

تولید پاسخ‌گوست؛ چون به مالیات نیاز دارد؛ به کارگران و خواسته‌های توزیعی آنها پاسخ‌گوست؛ چون به رأی آنها نیاز دارد. این پاسخ‌گویی موجب مشارکت اجتماعی و سیاسی توده مردم می‌شود و از ایجاد بحران مشروعیت و انگیزش جلوگیری می‌کند. این موازنه سبب می‌شود که بحران‌های ایجادشده در زیرسیستم اقتصادی منجر به بحران در دیگر زیرسیستم‌ها نشود؛ بلکه در عوض بحران مهار شود. در واقع پس از وقوع بحران اقتصادی در سیستم موجی از جنبش‌های اجتماعی ایجاد می‌شود که در قالب احزاب به کنش جمعی می‌انجامد. نتیجه این کنش جمعی و مشارکت سیاسی، اصلاح زیرسیستم اقتصادی و تحول در نهادها، نظریه‌ها و ایدئولوژی‌های اقتصادی است. نمودار زیر این فرایند را نشان می‌دهد:



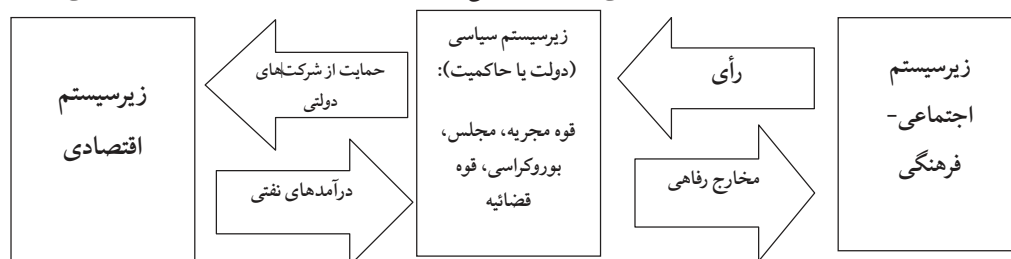
لذا چرخه اصلاحات نهادی و سیستمی در جهت رفع بحران را می‌توان به صورت زیر ترسیم

کرد:



حال خواهیم دید که چگونه در اقتصاد سیاسی ایران، به دلیل وجود درآمدهای نفتی و وجود دولتی متکی به این رانت، این مبادلات زیرسیستمی در عدم تعادل است و به جای حل بحران به انباشت بحران منجر می‌شود. همان‌طور که اشاره شد، در سیستم سرمایه‌داری دو محدودیت (الزامات انباشت سرمایه در حوزه تولید و الزامات کاهش نابرابری در حوزه توزیع) بر زیرسیستم سیاسی تحمیل می‌شود که در تضاد با یکدیگرند و دولت باید بین این دو الزام تعادلی ایجاد کند؛ به طوری که بحران‌های اقتصادی منجر به بی‌ثباتی کل سیستم نشود؛ ولی در یک دولت رانتیر این دو محدودیت به یک محدودیت تقلیل می‌یابد: الزامات مربوط به توزیع رانت‌های نفتی در جهت تحقق عدالت اجتماعی. دولت به زیرسیستم اقتصادی و الزامات رشد و انباشت سرمایه در بخش خصوصی پاسخگو نیست؛ چراکه نیازمند مالیات این بخش نیست و درآمدهای نفتی که ماهیتی رانتی دارند، جای مالیات را می‌گیرند. در واقع دولت خود مالک سرمایه به شمار می‌آید و برای بقای اقتصادی خود به حمایت شرکت‌های دولتی می‌پردازد؛ ولی مجموعه عظیم شرکت‌های دولتی، مستقل از بدنه دولت و بوروکراسی دولتی نیست؛ لذا نمی‌تواند به عنوان یک قید جدی در جهت عقلایی رفتار کردن بوروکراسی عمل کند.

تنها قید مؤثر بر دولت از سوی زیرسیستم جامعه‌ای-فرهنگی اعمال می‌شود؛ چراکه برای تداوم سیاسی به رأی آن نیاز دارد؛ لذا مخارج رفاهی را در مقابل اخذ آرا مبادله می‌کند. این امر سبب می‌شود که عدم تعادلی بین الزامات تولید و توزیع پدید آید؛ یعنی دولت از سوی بخش تولید به شکل مؤثری مقید نمی‌شود. به همین علت، الگوی رفع بحران که در سیستم سرمایه‌داری وجود دارد، در اینجا عمل نمی‌کند. در واقع بحران‌های اقتصادی همواره به شکل بحران‌های توزیعی و نه تولیدی در فضای سیاسی مطرح می‌شوند. به عبارت دیگر دولت هم صاحب سرمایه است و هم کارفرمایی بزرگ. بنابراین در بحرانی اقتصادی، مسئله دولت، ایجاد تعادل بین الزامات تولید و توزیع یا حل تضاد سرمایه و کار نیست، بلکه تغییر در الگوی توزیع درآمد است. در واقع بحران اقتصادی به عملکرد دولت نسبت داده می‌شود و راه‌حل آن نیز در تغییر دولت‌ها جست‌وجو می‌شود.





البته نکته دیگری نیز درباره زیرسیستم سیاسی در ایران وجود دارد و آن جدایی حاکمیت از دولت است. یکی از دلایل ثبات کل سیستم در برابر بحران‌های اقتصادی نیز همین نکته است؛ یعنی در مواجهه با بحران‌های اقتصادی تغییر در دولت‌ها به عنوان بخشی از راه‌حل عمل کرده است؛ ولی حاکمیت (نهاد رهبری) به عنوان لنگرگاه نظام، تداوم و ثبات کل سیستم را تضمین می‌کند. اما نکته مهم دیگر این است که برخلاف سیستم سرمایه‌داری که در آن جابه‌جایی احزاب موجب اصلاح زیرسیستم اقتصادی و تحولات نهادی می‌شود، در اینجا این سازوکار عمل نمی‌کند؛ چراکه بحران‌های اقتصادی به ناکارایی سیاسی دولت نسبت داده می‌شود و راه‌حل نیز نه در تغییر گفتمان اقتصادی، بلکه در تغییر گفتمان سیاسی جست‌وجو می‌شود (معرفی محمدی، ۱۳۹۶). به عبارتی مسائل اقتصادی در زیرسیستم اقتصادی در افکار عمومی (زیرسیستم جامعه‌ای-فرهنگی) به مسئله‌ای سیاسی ترجمه می‌شود که باید راه‌حلی سریع بیابد؛ لذا خود را در آرای انتخاباتی نشان می‌دهد. از سویی دولت به دلیل انتخابات دوره‌ای نزدیک‌بین است و از سوی دیگر توده‌ها برای حل مشکل عجله دارند. لذا وقتی به جای تغییر در گفتمان اقتصادی، تغییر در گفتمان سیاسی را در واکنش به بحران اقتصادی داشته باشیم، الگوی حل بحران به الگوی انباشت بحران تبدیل می‌شود؛ چراکه زیرسیستم و نهادهای اقتصادی باز خورد لازم برای اصلاحات را دریافت نمی‌کنند. برای مثال از سال ۱۳۶۸ تاکنون بحران‌های اقتصادی منجر به تغییر در گفتمان سیاسی شده است (گفتمان سازندگی، گفتمان اصلاحات، گفتمان اصول‌گرا، گفتمان اعتدال)، ولی عملاً ساختارهای اقتصادی تغییری نکرده‌اند. صرفاً الگوهای توزیع رانت حاصل از دریافت‌های نفتی تغییر کرده است؛ لذا شاهد الگوی انباشت بحران به جای حل بحران بوده‌ایم.

اگر به تاریخ سیاست‌های اقتصادی دولت‌های مختلف از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۹۴ بنگریم، می‌بینیم که با توجه به رفتار دولت‌های مختلف، نظریه انباشت بحران تا حدی بسیاری تأیید می‌شود (معرفی محمدی، ۱۳۹۶). سیاست‌های تعدیل اقتصادی (آزادسازی، خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی) که با دولت هاشمی آغاز و با دولت خاتمی ادامه یافت، موجب نارضایتی، خستگی و بی‌صابری طیف وسیعی از مردم شد (آغاز بحران)؛ لذا شرایط واقعی و روانی لازم را برای آغاز سیاست‌های توده‌گرا که مبتنی بر گفتمان سیاسی عدالت‌محوری بود، در دولت احمدی‌نژاد فراهم ساخت؛ به‌ویژه اینکه از منظر مردم این سیاست‌ها منجر به فساد و نابرابری درآمدها شده بود و پول نفت را به عدالت بین مردم توزیع نکرده بود. از سویی شعارهای انقلاب نیز عدالت برای طبقات پایین را وعده داده بود که محقق نشده بود؛ ولی در نهایت با شکست سیاست‌های دولت نهم و دهم، دوباره به سیاست‌های

کلان قبل از دولت نهم و این بار در قالب گفتمان سیاسی اعتدال بازگشتیم. تحقیقی که توسط فرزنانگان انجام شده است، روند فوق را از نظر سیاست‌های اقتصادی نیز تأیید می‌کند (فرزنانگان، ۲۰۰۹، ص ۱۲۲-۱۳۲). برای مثال در فاصله سال‌های ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۴ (دوران خاتمی) ضریب جینی از ۰/۳۹۶ به ۰/۴۱۵ افزایش یافته بود و شاخص فلاکت نیز حدود ۳۰٪ بود. شاخص تورم مبتنی بر شاخص قیمت مصرف‌کننده نیز از ۱۱/۲۷٪ به ۱۴/۷۶٪ افزایش یافته بود. سال ۲۰۰۵ که دولت نهم کارش را آغاز کرد، قیمت نفت در حال صعود، درآمدهای نفتی در حال افزایش و تراز پرداخت‌های خارجی نسبت به سه سال قبل از آن در وضعیتی فوق‌العاده (۹/۶ میلیارد دلار) بود (همان). می‌بینیم که شاخص‌های اقتصادی شرایط اولیه برای شروع سیاست‌های اقتصادی انبساطی و توده‌گرا را با هدف بازتوزیع و عدالت اقتصادی فراهم ساخته بود؛ سیاست‌هایی که در قالب یک گفتمان سیاسی جدید امکان اجرا یافتند؛ به‌ویژه اینکه دولت دوم اصلاحات (دولت هشتم) با گفتمان تقدم اصلاحات سیاسی بر اقتصادی بر سر کار آمده بود و دولت نهم گفتمان عدالت اقتصادی را مطرح می‌کرد.

می‌توان گفت این تغییر در گفتمان در سال اول ریاست جمهوری دولت نهم، یعنی ۲۰۰۶-۲۰۰۵ آغاز شد؛ اگرچه شاخص‌های اقتصادی در وضعیت مناسبی قرار داشت و این تغییر در گفتمان اقتصادی را صرفاً می‌توان ناشی از تغییر در گفتمان سیاسی دانست که بر عدالت تأکید می‌کرد. در واقع در آغاز این دوران:

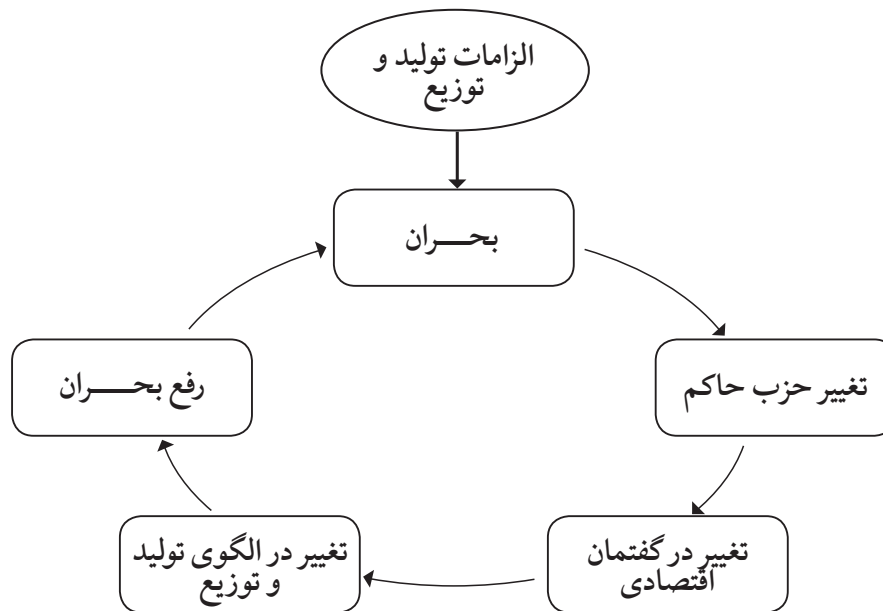
اقتصاد ایران رشد ۵/۴٪ را تجربه می‌کرد که افزایش ۰/۶٪ نسبت به سال قبل از آن بود. نرخ تورم به حدود ۱۰٪ رسید و شاخص فلاکت نیز ۵٪ نسبت به سال قبل کاهش داشت. قیمت نفت از ۷۰ دلار فراتر رفت (میانگین سالیانه حدود ۵۱/۳۷ دلار بود) و تراز پرداخت‌ها بهبود قابل توجهی یافت. افزایش واردات، اضافه تقاضای داخلی ناشی از سیاست‌های پولی و مالی انبساطی را جذب کرد. رشد پایه پولی از ۱۷/۵٪ در سال ۲۰۰۴ به ۴۶/۱٪ در سال ۲۰۰۵ رسید... مخارج جاری ۵۷/۳٪ و مخارج کل ۵۲/۵٪ افزایش یافت... البته به یمن افزایش قیمت نفت، کسری بودجه بیش از ۳٪ افزایش نیافت... هم‌زمان با این سیاست‌های انبساطی برای کنترل تورم، قیمت خدمات و کالاهای دولتی (سوخت، آب، برق و...) ثابت نگه داشته شد... و صندوق ذخیره ارزی به صندوق پول دولت برای اجرای این سیاست‌ها تبدیل شد... در این راستا دو بودجه تکمیلی نیز به مجلس ارسال شد تا اجازه برداشت و نه استقراض از صندوق ذخیره ارزی داده شود... بودجه سال دوم (۲۰۰۶-۲۰۰۷) نیز که به مجلس تقدیم شد، یک افزایش

۲۷٪ در مخارج دولت نسبت به سال قبل را در برداشت و رقم کل بودجه به ۲۱۷/۴ میلیارد دلار می‌رسید... نکته جالب در بودجه وابستگی زیاد آن به درآمدهای نفتی بود که با پیش‌بینی قیمت نفت ۴۰ دلار نوشته شده بود؛ رقمی که در طول تاریخ بودجه‌ریزی سابقه نداشت. نرخ رشد اقتصادی نیز ۸٪ برآورد شده بود (همان).

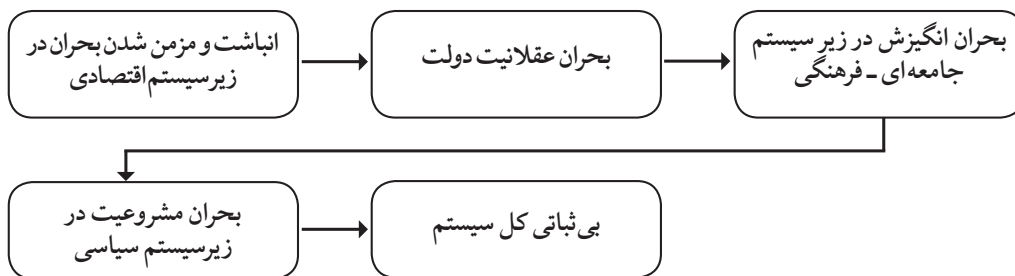
ولی مدتی پس از اجرای این سیاست‌های کلان انبساطی، مشکلات آغاز شد. کمبود ارز، تورم، کسری بودجه و افزایش تقاضا برای کالاهایی که قیمت آنها با یارانه کنترل می‌شد. البته «کاهش قیمت نفت در سپتامبر ۲۰۰۸ نیز به ابعاد کمبودها افزود و بودجه ۳۰۷ میلیارد دلاری همان سال با کسری بودجه تأمین مالی شد. با وجود این کمبودها، ولی باز هم تغییری در سیاست‌های یارانه‌ای ایجاد نشد؛ به طوری که یارانه پرداختی به هر نفر در سال ۲۰۰۸ حدود ۱/۳۶ میلیون تومان (۱۳۸۰ دلار) به ازای هر نفر برآورد شده است» (همان).

سرانجام دولت مجبور شد سیاست‌های جدیدی اتخاذ کند. «در ژانویه ۲۰۰۹ دولت لایحه بودجه (۲۸۷ میلیارد دلاری) را به مجلس تقدیم کرد که کاهش ۲/۵٪ نسبت به سال قبل را نشان می‌داد... البته در دسامبر ۲۰۰۸ نیز طرح قطع یارانه‌های آب و برق و سوخت را به مجلس داده بود» (همان)؛ اما در عمل طرح هدفمندسازی یارانه‌ها ترکیبی متناقض از سیاست‌های آزادسازی قیمت و بازتوزیع ثروت و درآمد بود که تلاش می‌کرد وجه توده‌گرای خود را حفظ کند.

این وضعیت ادامه یافت تا اینکه با آغاز به کار دولت یازدهم (دولت روحانی) و اجرای سیاست‌های انقباضی و محافظه کارانه پولی و مالی گفتمان جدیدی در اقتصاد سیاسی ایران آغاز شد. لذا می‌بینیم که آغاز یک بحران در اقتصاد نه تنها در فضای اقتصاد سیاسی راه‌حلی معقول نمی‌یابد، بلکه با تغییر در گفتمان سیاسی، بحران از طریق سیاست‌های اقتصاد کلان نامناسب، عمیق‌تر نیز می‌شود. شکل زیر شمایی از الگوی انباشت بحران را نشان می‌دهد و بر اساس آن می‌بینیم که هیچ بازخوردی در سیستم برای حل ساختار اقتصادی وجود ندارد:



لذا بحران اقتصادی از زیرسیستم اقتصادی به دیگر زیرسیستم‌ها نشت می‌کند و در نهایت به بی‌ثباتی کل سیستم می‌انجامد.



### ۳. راهبرد پیشنهادی برون‌رفت از ماریپچ انباشت سیستمی بحران

برای تبیین راهبرد برون‌رفت از ماریپچ انباشت سیستمی بحران، لازم است ابتدا مفهوم سیستم و کارکردهای آن در یک جامعه شامل زیرسیستم‌های اقتصادی، سیاسی-اداری و اجتماعی-فرهنگی تعریف شود و با مرور مبانی بینشی و ارزشی قانون اساسی، الزامات برون‌رفت از بحران را تبیین کنیم. سیستم (نظام) مجموعه‌ای از اجزای به‌هم‌وابسته است که با هم کار می‌کنند و بر اساس مبانی بینشی و ارزشی مشخص و با انسجام و یک‌پارچگی، در راستای مقاصد معینی به صورت هماهنگ سامان یافته است. هر جزء تبلوری از مبنای سیستم در جهت تحقق هدف آن سیستم است. اجزای یک سیستم، ارتباطی ناگسستنی با یکدیگر دارند. اگر این ارتباط نباشد، سیستم کارکرد درستی نخواهد داشت. ارتباط میان عناصر و اجزا موجب می‌شود که هر یک از فعالیت‌های اجزا، مستقل از دیگری نباشد. فعالیت‌های یک جزء می‌تواند نتیجه رفتار جزء دیگر باشد و باز در جزء سوم تأثیر

بگذارد. رفتار سیستم در کل تابع رفتار عناصر آن است و در واقع ارتباطها پیوندهای میان اجزا هستند که رفتار آنها و در نتیجه رفتار کل سیستم را تحت تأثیر قرار می‌دهند. اگر روابط بین اجزا تغییر کند، دیگر خصلت ترکیبی یا هدف نظام ثابت نمی‌ماند. هر چه پیوند عناصر بیشتر باشد، سیستم‌ها پیچیده‌تر است و دستیابی به هدف سیستم تحت تأثیر عوامل بیشتری قرار می‌گیرد. نظم میان عناصر، تعیین‌کننده امکان و شدت تأثیر و تأثر آنها برای تحقق هدف سیستم است (درخشان، ۱۳۶۳).

سیستم اقتصادی به تعبیر جوزف لازوژی، مجموعه‌ای هماهنگ از نهادهای حقوقی و اجتماعی است که در بطن آن برخی وسایل سازمان‌یافته به پیروی از برخی انگیزه‌های برتر به منظور برقراری تعادل اقتصادی مورد استفاده قرار می‌گیرد. رژیم اقتصادی نیز به عنوان یکی از عناصر اقتصادی، مجموعه قواعد قانونی در بطن یک نظام اقتصادی، یعنی مناسبات افراد انسان در دو قلمرو مناسبات افراد با اموال (مالکیت) و مناسبات افراد بین خودشان (آزادی) را معین می‌کند. ضروری است که برای درک پیچیدگی سیستم اقتصادی اسلام به عنوان مبنای فکری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به طور فشرده مبانی بینشی و ارزشی این سیستم را مرور کنیم.

اسلام نظام جامع نیل انسان‌ها به سعادت و فلاح در قلمرو افکار، امیال و افعال است. اقتصاد رکنی از ارکان زندگی بشری است و اسلام نسبت به این رکن به موازات ارکان دیگر، بهای کافی و لازم را داده است. جامعه اسلامی برای تعالی همه‌جانبه از جمله رشد اقتصادی، عمران و آبادانی، کارایی و رفاه، عدالت اجتماعی و نهادینه‌سازی فضایل و مکارم اخلاقی در ارکان امت اسلامی اعم از حاکمیت و مردم، نیازمند الگویی است که در آن تعاملی سازنده بین نهادهای حاکمیت، نخبگان و کنشگران اقتصادی ایجاد گردد. به لحاظ نظری اقتصاد یکی از زیرنظام‌های چندگانه از نظام نظام اجتماعی حیات انسان‌هاست که توسط خداوند تکوین و تشریح، و توسط رسول الله ﷺ و اوصیای او تبیین شده است. لذا شناخت ابعاد اقتصادی این نظام در ساحت نظر و قلمرو عمل و نیز ویژگی‌های حکومتی‌ای که از طرف شارع عهده‌دار تحقق اهداف حیات انسان‌هاست، مستلزم شناخت ابرنظام هستی به مثابه یک کل واحد و سپس نظام حیات انسان و بالمآل اقتصاد برآمده از آن می‌باشد. زیرسیستم اقتصادی در کنار دوزیرسیستم سیاسی-اداری، و اجتماعی-فرهنگی در رابطه متقابل قرار دارد. چنانچه بتوان در زیرسیستم اقتصادی نظام جمهوری اسلامی ایران، رانت نفت را حذف کرد، می‌توان از انباشت بحران جلوگیری نمود و الزامات کارآمدی نظام را برقرار ساخت.

در اقتصاد متعارف برای پیشگیری از بروز انحصارات، جبران نقصان بازار، اصلاح آثار خارجی، تدارک کالاهای عمومی، بازتوزیع درآمد و مقابله با بی‌ثباتی اقتصادی، دولت‌ها هستند

که به ایفای نقش می‌پردازند. در اقتصاد اسلامی، علاوه بر نقش تخصیصی، تثبیتی و توزیعی، عدالت‌گستری وظیفه ذاتی و مقدم بر دیگر نقش‌ها و وظایف دولت است. نیز احیای ارزش‌های انسانی و ارتقای آنها از وظایف مهم دولت‌هاست. لذا دولت‌ها علاوه بر ارتقای کارایی اقتصادی برای افزایش عدالت و بهبود ارزش‌های انسانی در اقتصاد مداخله می‌کنند. ساماندهی اقتصادی از ویژگی‌های استقرار حکومت دینی است که عدالت اجتماعی را در ابعاد گوناگون تحقق می‌بخشد. نحوه استفاده از دارایی‌های عمومی پیوند اقتصاد را با مالیه عمومی روشن می‌کند. رژیم توزیع و بازتوزیع درآمد و دیگر نهادهای تعبیه‌شده در نظام اقتصادی اسلام نشان می‌دهند که جایگاه دولت در این نظام، با نظام‌های رقیب متفاوت است. نهاد سیاسی، هر چه از معیارهای دینی عدول کند، به همان اندازه به ناهنجاری‌های اقتصادی روی می‌آورد و موجب نابرابری‌های اقتصادی و در نتیجه میل به انباشت بحران و فروپاشی (آنتروپی) می‌گردد.

در مقدمه قانون اساسی آمده است:

در اسلام اقتصاد وسیله است و از وسیله، انتظاری جز کارایی بهتر در راه وصول به هدف نمی‌توان داشت. با این دیدگاه برنامه اقتصادی اسلام فراهم کردن زمینه مناسب برای بروز خلاقیت‌های متفاوت انسانی است و بدین جهت، تأمین امکانات مساوی و متناسب و ایجاد کار برای همه افراد و رفع نیازهای ضروری جهت استمرار حرکت تکاملی او بر عهده حکومت اسلامی است.

بند دوازدهم از اصل سوم این قانون نیز «پی‌ریزی اقتصادی صحیح و عادلانه بر طبق ضوابط اسلامی جهت ایجاد رفاه و رفع فقر و برطرف ساختن هر نوع محرومیت در زمینه‌های تغذیه و مسکن و کار و بهداشت و تعمیم بیمه» را وظیفه دولت دانسته است. اصول ۲۸ تا ۳۱ نیز برخورداری از شغل مناسب، تأمین اجتماعی، آموزش و پرورش رایگان و مسکن متناسب با نیاز را از جمله حقوق ملت برشمرده‌اند.

بدیهی است که تحقق اهداف و آرمان‌های یادشده بدون برخورداری از یک سیستم یک‌پارچه امکان‌پذیر نیست. این یک‌پارچگی تنها در صورتی محقق می‌شود که همه اصول قانون اساسی به عنوان یک کل واحد، زمینه اجرا بیابند. برای این کار حکومت اسلامی باید بتواند از تمامی منابع و امکانات خود بهره‌گیرد؛ در حالی که اکنون این منابع در اختیار حاکم اسلامی نیست و با توجه به منافع کوتاه‌مدت دولت‌ها (تنها به عنوان بخشی از قوای سه‌گانه) اقتصاد کشور در معرض نوسانات غیرضروری قرار گرفته است. ملاحظه ضریب همبستگی دوره‌های رکود و رونق اقتصاد ایران با قیمت و درآمدهای نفتی نیز این ادعا را اثبات می‌کند. برای درمان اساسی اقتصاد کشور باید منابع

مالی حاکم اسلامی در مواضع پیش‌بینی‌شده در قانون اساسی در اختیار حاکم اسلامی قرار گیرد تا ابزار تحقق اهداف نیز در اختیار باشد. به نظر می‌رسد با توجه به مختصات کشور و آموزه‌های اقتصاد اسلامی، ابزار مورد نظر تدوین سیاست‌های کلی اصل ۴۵ قانون اساسی باشد.

اصل ۴۵ قانون اساسی مقرر می‌دارد:

انفال و ثروت‌های عمومی از قبیل زمین‌های موات یا رهاشده، معادن، دریاها، دریاچه‌ها، رودخانه‌ها و سایر آب‌های عمومی، کوه‌ها، دره‌ها، جنگل‌ها، نزارها، بیشه‌های طبیعی، مراتعی که حریم نیست، ارث بدون وارث، و اموال مجهول‌المالک و اموال عمومی که از غاصبین مسترد می‌شود، در اختیار حکومت اسلامی است تا بر طبق مصالح عامه نسبت به آنها عمل نماید. تفصیل و ترتیب استفاده از هر یک را قانون معین می‌کند.

منظور از مصلحت عامه، به‌کارگیری اصولی برای حفظ مصالح ملت است که بر اساس اصل ۴۵ قانون اساسی، حاکم اسلامی باید برای محقق ساختن آنها قدم بردارد؛ اصولی نظیر رشد اقتصادی، عدالت درون‌نسلی و بین‌نسلی، امنیت، ثبات، استقلال و شکوفایی استعدادها. خداوند در آیه نخست سوره انفال می‌فرماید: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ». خداوند در این آیه به منابعی اشاره می‌کند که اختیارشان را به دست حاکم اسلامی سپرده است. این اموال را انفال گویند؛ زیرا از زیادت جامعه است و در ملکیت افراد خاصی قرار ندارند و باید در اختیار حاکم اسلامی باشند تا طبق ضوابط حاکم اسلامی مورد بهره‌برداری قرار گیرند. انفال ثروت‌های عمومی است که بشر در پدید آوردنشان دستی نداشته است و یا به تعبیری صاحب مشخصی نداشته‌اند و امام به‌ویژه به سبب منصب امامت، مستحق آن است؛ همان‌گونه که پیامبر به دلیل ریاست الهی و امامتی که داشت، صاحب اختیار انفال بود (موسوی خمینی، ۱۳۸۰). یکی از مصادیق مهم انفال در کشور، معادن زیرزمینی به‌ویژه نفت (و گاز) است که بر اساس این اصل مالکیت این منابع نیز در اختیار حکومت اسلامی است.

در سیستم حقوقی اسلام، با توجه به نگاه خاص به دولت و ترسیم دولتی قدرتمند بر اساس حکومت ولایی تحت سرپرستی پیامبر و امام، مالکیت اولیه بخش درخور توجهی از منابع طبیعی، تحت مالکیت حکومت یا تحت نظارت او قرار داده شده است تا با استفاده از نهادها و راهکارهای گوناگون به بهره‌برداری و سیاست‌گذاری منابع درآمدی آن بپردازد. بر این مبنای، انفال به عنوان یک منبع مالی درخور توجه، برای رسیدن به اهداف اقتصادی و اجتماعی در اختیار حکومت اسلامی قرار گرفته است. اتخاذ سیاست‌های کارآمد در مدیریت بهره‌برداری و مصرف منابع انفال، امکان

دستیابی به اهداف عدالت توزیعی و تخصیصی از طریق حذف رانت و همچنین ایجاد زیرساخت تولید و اشتغال و تأمین منافع نسل‌های آتی برای حکومت اسلامی را فراهم می‌آورد.

حکومت اسلامی باید درآمدهای حاصل از انفال را بر اساس سازوکاری خاص در بخش‌های مختلف اقتصاد و بر اساس شرایط و اولویت‌بندی هزینه کند. در واقع نحوه اداره و مصرف درآمدهای انفال، جزو وظایف دولت اسلامی است. این وظایف در حوزه‌های مختلفی چون رشد و توسعه، عدالت، رفع فقر و فراهم آوردن شرایط کار و کسب، درآمد و تعلیم و تربیت مطرح است. در نظام حقوقی اسلام، نوع مالکیت منابع طبیعی و گستردگی نهادهای بهره‌بردار از آنها، مدیریتشان را انعطاف‌پذیر کرده است. در نتیجه سیاست‌گذاران می‌توانند با در نظر گرفتن نوع منبع و شرایط خاص اجتماعی و اقتصادی حاکم و معیارهای برگرفته از شریعت اسلام، روش‌های مناسبی را برای مدیریت و بهره‌برداری از این منابع تعیین کنند. رعایت عدالت در توزیع درآمد، از اهداف نظام اقتصادی اسلام است.

انفال در سیستم حقوقی اسلام ملک خصوصی احدی نیست، بلکه ملک ولی امر مسلمانان یا تحت اختیار اوست و دیگران تنها با اجازه او می‌توانند در آن تصرف کنند. این تصرف تنها به عنوان حق اولویت پذیرفته است. مهم‌ترین مصلحت در اجازه بهره‌برداری از انفال، رعایت عدالت مبتنی بر مفهوم حق و بر اساس نظام حقوقی مدون اسلام است. خداوند سبحان این منابع طبیعی را برای همه انسان‌ها آفریده و این اموال مایه قوام زندگی و حیات اجتماعی مردم است؛ بنابراین ولی امر مسلمین به گونه‌ای این اجازه را اعمال می‌کند تا هدف غایی آفرینش این نعمت‌های الهی محقق شود. به عبارت دیگر، مهم‌ترین ضابطه عمومی مصلحت اجازه ولی امر مسلمین، بهره‌مندی عمومی و قوام زندگی مردم است. ولی امر مسلمین با این حق قانونی می‌تواند از تمرکز ثروت در دست افراد اندک جلوگیری کند و همگان، به‌ویژه نیازمندان را از این ثروت‌های طبیعی بهره‌مند سازد.

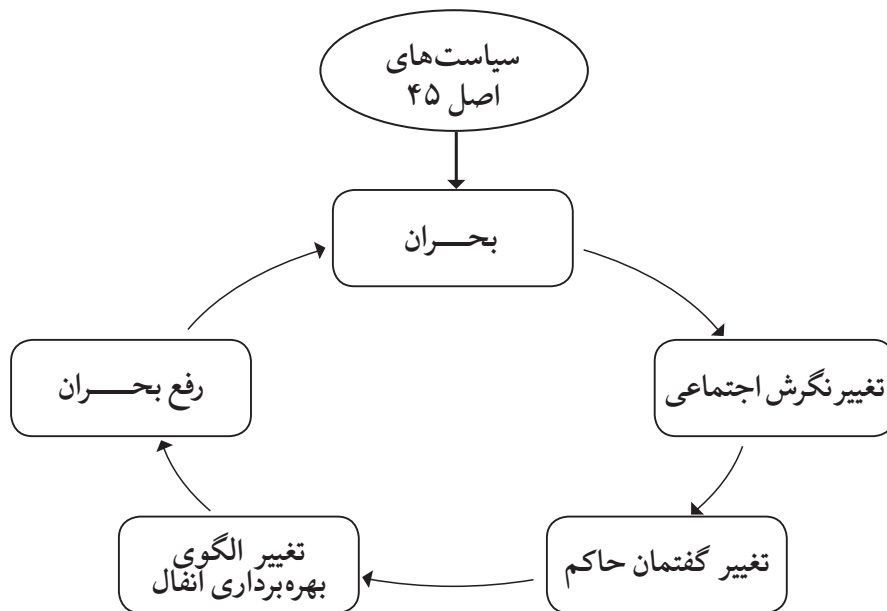
در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، شرایطی برای احراز صلاحیت ولی فقیه (رهبر) ذکر شده است. خبرگان منتخب ملت که همگی فقیه هستند، از میان مجتهدان فردی را که حائز شرایط متعدد از جمله عدالت باشد، برای تصدی جایگاه رهبری برمی‌گزینند. رهبر بر اساس اصل ۱۱۰ قانون اساسی وظایفی از جمله تدوین سیاست‌های کل نظام را بر عهده دارد.

با توجه به نقش انفال (از جمله معادن زیرزمینی همچون نفت و گاز) در برقراری عدالت اجتماعی و کارایی اقتصادی، با تدوین سیاست‌های کلی اصل ۴۵ قانون اساسی راهکار مشخصی برای جلوگیری از انباشت بحران مبتنی بر حذف رانت منابع به‌ویژه رانت نفت از اقتصاد ملی ارائه می‌گردد. شرط عدالت ولی فقیه همچون هسته سخت نظری متضمن بی‌طرفی، انصاف و



رعایت الزامات عدالت درون نسلی و بین نسلی است. نیز شرط‌های دیگری همچون آگاهی، تدبیر و شجاعت همانند کمر بند حفاظتی، اصول راهنمای ضامن بهره‌برداری بهینه منابع هستند. به رغم سیاست‌های پیشنهادی اصل ۴۵ قانون اساسی، دولت نمی‌تواند صرفاً توزیع‌کننده رانت باشد و به واسطه رانت موجود، نسبت به انباشت بحران از طریق دامن زدن به گسترش شرکت‌های دولتی و احیاناً بخش عمومی غیردولتی اقدام کند. از این رو بالاجبار برای تأمین منابع مالی، نیاز به اخذ مالیات دارد. مالیات‌ستانی مستلزم گسترش تولید در زیرسیستم اقتصادی و بهبود توزیع در زیرسیستم اجتماعی-فرهنگی است. با افزایش شفافیت و پاسخ‌گویی دولت، امکان انباشت سیستمی بحران منتفی می‌شود.

اگر دولت از سیاست‌های مدونی که متضمن شفافیت و پاسخ‌گویی هستند عدول کند، نگرش اجتماعی نسبت به عملکرد آن تغییر می‌یابد و با افزایش مطالبات و فشارهای اجتماعی، گفتمان حاکم بر جامعه به گفتمان رقیب اقبال می‌کند. با افزایش تعارضات، نماینده گفتمان رقیب دولت را در انتخابات به دست می‌گیرد و با تغییر رویکرد اقتصادی، برای کاستن از میزان انباشتگی و نهایتاً رفع بحران جهت‌گیری و اقدام می‌کند.



پیشنهاد مشخص این مقاله تدوین سیاست‌های کلی اصل ۴۵ قانون اساسی است. البته در ابتدا باید نظام مالکیت و مدیریت منابع را بر اساس آموزه‌های اسلامی از جمله عدالت اجتماعی، تنوع مالکیت، جایگاه حکومت (دولت) و قلمرو بخش غیردولتی طراحی کند و سپس با توجه به

تجارب بشری و بوم ملی به تأسیس نهادها و تنظیم روابط آنها اقدام کند.

### نتیجه‌گیری

توزیع رانت نفت مبنای عملکرد زیرسیستم سیاسی-اداری در اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران است. براین اساس شاهد اخلال در دیگر زیرسیستم‌ها و انباشت سیستمی بحران در اقتصاد هستیم. بر اساس یافته‌های این مقاله، دور باطل حاصل از تشدید جریان رانت نفت (و از این پس نفت و گاز) و انباشت مزمن بحران در سیستم اقتصادی را می‌توان با اتکا به اصل ۴۵ قانون اساسی و تلاش برای تدوین سیاست‌های کلی این اصل، با توجه به آموزه‌های اقتصاد اسلامی، دانش و تجربه انباشته بشری و مختصات کشور، شکست. خروجی مورد انتظار الگوی مفهومی این مقاله می‌تواند اثبات ضرورت تهیه الگوی مالکیت، راهبری مدیریت، بهره‌برداری و نظارت بر چرخه منبع-محصول-رفاه برای هر یک از مصادیق پانزده‌گانه انفال و ثروت‌های عمومی باشد.

## منابع

۱. پیوزی، مایکل (۱۳۹۰). یورگن هابرماس. ترجمه احمد تدین. تهران: هرمس.
  ۲. موسوی خمینی، سیدروح‌الله (۱۳۸۰). البیع. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام رحمته‌الله.
  ۳. روشه، گی (۱۳۹۱). جامعه‌شناسی تالکوت پارسونز. ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر. تهران: نشر نی.
  ۴. درخشان، مسعود (۱۳۶۳). نظام‌های اقتصادی. جزوه درسی دانشگاه امام صادق علیه‌السلام.
  ۵. معرفی محمدی، عبدالحمید (۱۳۹۶). تعارض سیاست‌های رشد و بازتوزیع در اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران، پژوهشنامه علوم سیاسی. ۱۲(۴): ۱۶۵-۲۰۲.
6. Farzanegan, M. R. (2009). *Political Economy of Natural Resources and Governance in Iran: An Empirical Investigation*, (Unpublished doctoral dissertation), TECHNISCHE UNIVERSITÄT DRESDEN, Germany.

